

دورنمایی از عصر امام عسکری

<?xml encoding="UTF-8">

یکی از راههای پی بردن به شخصیت واقعی انسانها، آگاهی از زمان آنهاست. با توجه بدین حقیقت، برآنیم تا نگاهی گذرا به عصر امام عسکری (ع) بیفکنیم تا بخشی از عظمت شخصیت تابناک آن امام معصوم را دریابیم.

دوران کودکی

امام عسکری (ع) در دوران کودکی شاهد اهانتهای متوکل عباسی به اهل بیت عصمت (علیهم السلام) ، به ویژه پدر بزرگوارش امام هادی (ع) ، بود. او می دید دشمن زیارت جدش امام حسین (ع) را ممنوع و حتی مزار مقدسش را با خاک یکسان کرده است. متوکل به خاطر احساس ترس از گرایش مردم به اهل بیت (علیهم السلام) فرمان داد امام هادی (ع) و خاندانش را دستگیر و از مدینه به سامرا منتقل کنند. امام عسکری (ع) یورشهای ناجوانمردانه و دور از ادب ماموران حکومت به خانه پدرش را مشاهده کرد و سرانجام در شهادت مظلومانه پدر ارجمندش به سوگ نشست.

فرمانروایان آن روزگار

بنی عباس، که پس از بنی امیه با زور و تزویر به حکومت دست یافتند، برای مردم چیزی جز وحشت، اختناق و ستم به ارمغان نیاوردند. آنها جنگیدند، غارت کردند و مردم را در بیچارگی، فقر و اندوه فروبردند. امویان کافران و آشکارا به اسلام ضربه می زدند، ولی عباسیان منافقانه و پنهانی. فرزندان عباس در پی آن بودند که با رنگ دین به نظام سیاسی خویش تقدس بخشند، اما تفکر اهل بیت سدی استوار در برابر هواهای نفسانی شان پدیدآورده بود.

آنها در ظاهر خویش را جانشینان رسول خدا (ص) معرفی می کردند، باعوام فریبی به نام دین از مردم بهره می کشیدند و اهداف خود را پیش می بردند. ستمگران بنی عباس، در سایه زور و تزویر، از کیسه بیت المال کاخهای باشکوه می ساختند، ماموران و چاپلوسان را ثروتمند می ساختند و بی خبر از وضعیت دشوار زندگی مردم به خوشگذرانی می پرداختند. فاصله طبقات فقیر و غنی هر روز بیشتر می شد. و سرنیزه های حکومت برای خاموش ساختن فریاد اعتراض مردم تیزتر.

خلفای دوران امام

خلفایی که همزمان با امامت حضرت عسکری (ع) قدرت را در دست داشتند، عبارتند از: 1- متوکل بیش از چهارده سال؛ (232-247) 2- منتصر (فرزند متوکل) 9 ماه؛ (247-248) 3- مستعین (فرزند متوکل) سه سال و

اندي; (248- 252) 4- معتز (فرزند متوکل) حدود چهار سال; (252- 255) 5- مهتدی 11 ماه; (255- 256) 6- معتمد (فرزند متوکل) 23 سال; (256- 279)

در زمان این جنایتکاران مظلومیت شیعه فزونی یافت و بسیاری از شیعیان به طرز فجیعی به شهادت رسیدند. شدت ستم چنان بود که خودکامگان گاه پیکرهای پاک شهیدان را نیز آماج بی حرمتیهای خود قرار می دادند. در این زمان کانون تفکرات ناب شیعی حضرت امام حسن عسکری (ع) نیز پیوسته مورد آزار و اهانت قرار می گرفت. هر چند آن بزرگوار نیز چون پدرگرانقدرش به رعایت احتیاط و تقیه پای می فشرد؛ ولی شمار جاسوسان به اندازه ای بود که گاه مراعات همه جوانب احتیاط نیز سودمند واقع نمی شد. سبب اصلی این فشارها و سختگیریها علاقه شدید مردم به اهل بیت (علیهم السلام) و نیز روایتیهای متواتر در باره قائم بودن فرزند امام عسکری (ع) بود.

شورشها

در روزگار امام افراد و گروههایی، که برخی از آنها مورد تایید حضرت نیز بودند، آشکارا علیه حکومت فاسد شوریدند. مسعودی، مورخ مشهور، در تاریخ خویش به قیامهای آن عصر چنین اشاره می کند: 1- قیام کوفه به رهبری یحیی بن عمر طالبی (ازنوادگان جعفر طیار (ع) « که در سال 248 روی داد و سرانجام با شهادت یحیی فروکش کرد؛ 2- انقلاب حسن بن زید علوی (از نوادگان امام علی (ع) « در طبرستان؛ (گروگان و مازندران) حسن بن زید، پس از نبردی شدید، حکومت منطقه را به دست گرفت و در سال 270 وفات یافت؛ 3- قیام ری به رهبری محمد بن جعفر که در سال 250 تحقق یافت. محمد سرانجام دستگیر شد؛ 4- قیام قزوین که در سال 250 به رهبری حسن بن اسماعیل کرکی به وقوع پیوست؛ 5- قیام سال 251 کوفه به رهبری ابن حمزه؛ 6- قیام بصره به رهبری صاحب زنج که در سال 255 شروع شد و 15 سال ادامه یافت؛ 7- قیام یعقوب لیث صفار در سیستان که در 262 آغاز شد.

اندیشه های پلید خلفا در باره امام

شیخ حر عاملی، از دانشوران قرن دوازدهم، می نویسد: سید بن طاوس در کتاب مهج الدعوات گفته است: در عصر امام عسکری (ع) سه تن از خلفا (مستعین، معتز و مهتدی) اندیشه قتل حضرت رادر سر می پروراندند؛ چون شنیده بودند که امام مهدی (ع) از نسل اوست. آنهاچندین بار امام را به زندان افکندند. حضرت برخی از آنها را نفرین کرد و آن ستمگران به زودی هلاک شدند.

شیخ طوسی در کتاب غیبت می نویسد: معتز اراده کرد حضرت را به قتل برساند؛ ولی سه روز بعد، از خلافت برکنار شد. البته حضرت، پیش از برکناری خلیفه، یارانش را از این امر آگاه کرده بود. علی بن محمد بن زیاد صیمری در کتاب «اوصیاء» چنین می نویسد: مهتدی می خواست حضرت را به شهادت برساند؛ امام به یارانش فرمود: تا پنج روز دیگر می میرد.

البته چنان شد که حضرت فرموده بود. با پایان یافتن پنج روز مهتدی به قتل رسید.

شیخ حر عاملی می گوید: از عمر بن محمد بن زیاد صیمری نقل شده است که گفت: به منزل عبدالله بن طاهر وارد شدم. در برابرش نامه ای از امام عسکری (ع) یافتم که در آن نوشته بود: «من برای این سرکش از خداوند مرگ خواسته ام؛ تا سه روز دیگر خداوند او را نابود می کند.» روز سوم مستعین از خلافت برکنار شد، در دام بلاها

گرفتار آمد و سرانجام به هلاکت رسید.

شیخ همچنین از احمد بن حسین بن عمر چنین نقل می کند: هنگامی که معتزفرمان داد حضرت را به سعید حاجب بسپارند تا به کوفه برده، در قصر ابن هبیره به قتل رساند ابوالهیثم بن سبانه برای حضرت نوشت: خدای مرا فدایتان سازد، خبری به ما رسیده و ما را اندوهگین و مضطرب ساخته است! حضرت در پاسخ نوشت: پس از سه روز، برای شما گشایش پدید می آید. روز سوم معتز برکنار شد.

شیخ طوسی در کتاب ارشاد می نویسد: احمد بن محمد می گوید: هنگامی که مهتدی عباسی کشتن شیعیان را آغاز کرد، به امام عسکری (ع) نوشتم: خدای را سپاس که وی را از آزارها منصرف ساخته است، زیرا به من خبر رسیده که شما را تهدید می کند و می گوید: «به خدا سوگند، اینها [آل محمد (ص)] را از روی زمین برمی اندازم.» حضرت به خط خویش چنین پاسخ داد: «این عمرش [از آنکه بتواند به مرادش دست یابد] زودتر به پایان می رسد. از امروز تا پنج روز بشمار، روز ششم با خواری به هلاکت خواهد رسید.» چنان شد که حضرت نوشته بود.

تقیه شدید امام

عملکرد حضرت در عصر خویش نیز فضای خفقان آن روزگار را نشان می دهد. مسعودی از محمد بن عبدالعزیز بلخی چنین نقل می کند: روزی صبحگاهان در خیابان غنم نشسته بودم، امام عسکری (ع) از خانه بیرون آمده، می خواست به «باب العامه» برود. با خود گفتم: اگر فریاد کشم و بگویم: «ای مردم این حجت خدا بر شماست، او را بشناسید.» مرا خواهند کشت. وقتی نزدیک من رسید، با انگشت سبابه به من اشاره فرمود و سپس بر دهانش قرار داد؛ یعنی خاموش باش. من پیش شتافتم و بر پایش بوسه زدم، فرمود: اگر آشکارا بگویی، کشته می شوی.

همان شب خدمتش رسیدم، فرمود: [دو راه بیشتر نیست] یا کتمان یا مرگ؛ پس خود را حفظ کنید.

داود بن اسود یکی از خادمان امام عسکری (ع) که وظیفه هیزم کشی را بر عهده داشت، می گوید: روزی حضرت تکه چوبی مدور، بلند و کلفت به من داد و فرمود: این را به عثمان بن سعید عمری برسان. در کوچه استر سقایی راه را بر من بست. سقاز من خواست حیوان را کنار بزنم. من با همان تکه چوب بر پشت استر زدم تا کنار برود؛ ولی ناگهان چوب شکست و نامه های حضرت، که در میان آن بود، آشکار شد. شتابان آنها را در آستین پنهان کردم و سقا نیز بد گفتن به من و حضرت را آغاز کرد. وقتی خدمت حضرت رسیدم، فرمود: چرا با چوب به استر زدی. آنگاه سفارش کرد: اگر کسی به ما اهانت کرد اعتنا نکن ... ما در دیار بدی می باشیم، تو تنها به کار خویش بپرداز و بدان که گزارش کردارت به ما می رسد.

امام و زندانهای خلفا

امام عسکری (ع) بخشی از دوران امامتش را در زندانهای طاغوتیان عباسی به سر برد. مدتی نیز، که در ظاهر خارج از زندان بود، تحت مراقبت شدید قرار داشت. شیخ مفید می نویسد:

امام عسکری (ع) را به تحریر، یکی از غلامان مخصوص خلیفه و مسوول نگهداری از حیوانات درنده و شکاری دربار، سپردند؛ تحریر بسیار بر او سخت می گرفت و آزارش می داد. همسرش گفت: وای بر تو، از خدا بترس؛ مگر نمی دانی چه شخصیتی به خانه ات گام نهاده؟

آنگاه گوشه ای از فضایل حضرت را بازگو کرد و گفت: من در مورد او و رفتاری که با وی می کنی، بر تو بیمناکم.

نحریر گفت: به خدا سوگند، او را در میان درندگان خواهم افکند و چنین نیزکرد. پس از مدتی، وقتی به جایگاه درندگان مراجعه کرد تا دریابد چه بر سر امام آمده، دید حضرت میان درندگان به نماز ایستاده است. احمد بن حارث قزوینی می گوید: با پدرم در سر من رای (سامرا) بودیم. پدرم در اصطبل امام عسکری (ع) کار می کرد.

مستعین عباسی استری داشت که از نظر زیبایی و زرنگی بی نظیر بود، ولی وحشی می نمود و سواری نمی داد. وقتی تلاش مسوولان برای رام ساختنش بی نتیجه ماند، یکی از ندیمان خلیفه گفت: چرا این کار را به حسن (ع) واگذار نمی کنی تا بیاید یاسوار استر شود و رامش سازد یا استر او را هلاک کند و تو آسوده خاطر شوی. خلیفه در پی حضرت فرستاد. پدرم نیز همراه حضرت رفت. پدرم گفت: وقتی وارد شدیم، امام نگاهی به استر، که در حیاط ایستاده بود، افکند، پیش رفت و بر کفلش دست نهاد. در این لحظه عرق از پیکر استر سرازیر شد. سپس حضرت نزد مستعین رفت. مستعین او را پیش خویش نشاند و گفت: ابومحمد، این استر را مهار کن! حضرت به پدرم فرمود: غلام، استر را مهار کن. مستعین گفت: خودت مهار کن.

حضرت پوستین بر زمین نهاد، برخاست، بر استر دهنه زد و به جای خویش بازگشت. مستعین گفت: ابومحمد، استر را زین کن. حضرت فرمود: غلام، زینش کن.

اما خلیفه گفت: خودت زینش کن. پس امام برخاست؛ استر را زین کرد و بازگشت. مستعین گفت: آیا صلاح می دانی که سوارش شوی؟ حضرت فرمود: آری. آنگاه سوارش شد، آن را دوانید سپس برگشت و پایین آمد. مستعین گفت: ابومحمد، استر را چگونه دیدی؟ فرمود: استری به این خوبی و چالاکی ندیده بودم؛ جز برای خلیفه شایسته نیست. مستعین گفت: خلیفه آن را به شما واگذار کرد. حضرت به پدرم فرمود: غلام، استر را بگیر. پدرم گرفت و برد.

علی بن عبدالغفار می گوید: وقتی صالح بن وصیف امام عسکری (ع) را زندان کرده بود، گروهی از عباسیان و منحرفان نزد صالح آمده، شکوه کردند که چرا بر امام سخت نمی گیری؟ او گفت: چه می توانم انجام دهم؟ دو نفر از بدترین کسانی که به آنها دسترسی داشتم، بر او گماشتم؛ اما اینان اهل نماز و روزه شدند. وقتی علت را پرسیدم، گفتند: چه می گویی در باره مردی که روزها روزه می گیرد و شبها نماز می خواند و وقتی که به وی می نگریم، بدن ما می لرزد چنانکه گویا از خود بی خودی شویم. وقتی عباسیان و منحرفان این سخنان را شنیدند، نومید از سرای وصیف بیرون رفتند.

محمد بن اسماعیل علوی می گوید: امام عسکری (ع) را نزد یکی از سرسخت ترین دشمنان آل ابوطالب زندانی ساختند و سفارش کردند که چنین و چنان آزارش ده. هنوز بیش از یک روز از در بند بودن امام نگذشته بود که زندانبان پیرو امام شد. او چنان نزد امام خاضع بود که برایش به خاک می افتاد و جز برای بزرگداشت به چهره حضرت نمی گریست. وقتی حضرت از زندان آزاد شد، این مرد بصیرتش از همه مردم به امام بیشتر بود ...

شهادت امام

معتمد، که امام عسکری (ع) را در برابر دستگاه ستم پیشه عباسیان سدی نفوذناپذیر می دید، بر آن شد آخرین ضربه را بر حضرت وارد آورد و راه را برای تحقق آرمانهای پلیدش هموار کند. او امام را با زهر مسموم ساخت و

چنان نمایاند که حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است؛ ولی این توطئه نیز ناکام ماند و چهره واقعی وی بر همگان آشکار شد.

احمد بن عبیدالله بن خاقان می گوید: ...چون خبر وفات آن حضرت در شهر سامره پخش شد، رستاخیزی در شهر پدید آمد و از همه مردم صدای ناله و شیون برخاست. خلیفه در پی فرزند نیکبخت آن حضرت برآمد و گروهی از ماموران را به خانه امام گسیل داشت تا وی را بیابند. خلیفه حتی زنان قابله را فرستاد تا از بارداری احتمالی کنیزان حضرت آگاه شوند ...

آری، دشمنان نمی دانستند که پروردگار نور خود را کامل کرده است و گوهر تابناک الهی حضرت حجه بن الحسن المهدی (ع) پنج سال پیش بدین جهان گام نهاده، اینک پس از شهادت پدر گرامی اش بر جایگاه والای امامت تکیه زده است.

در پایان بجاست مانند حضرت امام حسن عسکری (ع) ، که هنگام خروج از زندان معتمدآیه «یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون» را نگاشت، ما نیز آیه شریفه را به خاطر آوریم و برای سلامتی و ظهور کامل کننده نهایی نور هدایت حضرت مهدی (ع) دعا کنیم.